

Abstract

Afghanistan has always been at the center of competition between the great powers due to its geopolitical position in the world order and its active power cycle. The policies of the great powers towards Afghanistan have always been affected by the rivalry in the global cycle of power and the structural challenges of the international system caused by the existence of such a cycle. Developments in the international system, especially after the Cold War, have caused Afghanistan to be one of the pillars of US regional policy. In addition, with the recreation of Russian power and the rise of China, the international system has shown structural challenges regarding the United States. With regards to the two great powers of the international system _Russia and China- challenging American hegemony in Afghanistan as well as the presence of US forces in this country, Afghanistan has turned into one of the connection centers of structural pressures related to the international which is being a response to such pressures. Accordingly, the research question is based on the structural pressures of the international system and US security strategies in Afghanistan. The present study regards Afghanistan as a geopolitical center by which part of the dynamic control of the power of the challenging countries is realized. Through the link between the global order and the geopolitics of Afghanistan, this study seeks to explore one of enduring problems of Afghanistan.

Keywords: Afghanistan, United States, Geopolitics, Russia, China, and Geopolitical System

چالش‌های ساختاری نظام بین‌الملل و راهبردهای امنیتی آمریکا در افغانستان

سید طاهر عرفانی^۱

فرهاد قاسمی^۲

تاریخ دریافت: ۱۶/۳/۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۲/۵/۱۴۰۱

چکیده

ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان در ابتدا بازی بزرگ میان روسیه و آمریکا را فراهم می‌کند و هر کدام از این دو کشور به دنبال تسلط بر این نقطه مهم ژئوپلیتیکی هستند. بازی بزرگ که میان روسیه و انگلیس جریان داشت افغانستان را در کانون مداخله این دو قدرت بزرگ آن زمان برده و سیاست خارجی افغانستان معطوف به تحولات نظام بین‌الملل و خواست قدرتهای بزرگ رقم می‌خورده است.

با فروپاشی شوروی و خروج نیروهای این کشور از افغانستان، برای مدت کوتاهی افغانستان در محاق فراموشی قدرتهای بزرگ قرار گرفته و ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی اهمیت چندانی به افغانستان نداده و این کشور را فراموش می‌کند. حادثه یازده سپتامبر و حوادث متعاقب آن باعث می‌شود که افغانستان دوباره در کانون توجه قدرتهای بزرگ قرار گرفته و این بار ایالات متحده آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان را مورد توجه قرار می‌گیرد.

تحول ساختار سیستم بین‌الملل و چرخه جهانی قدرت الگوی رقابتها، ستیزش‌ها و همکاری‌های بین‌المللی را تغییر می‌دهد. گذار قدرت، می‌تواند چالش‌های ساختاری را برای قدرت‌های در حال زوال در پی داشته باشد. به همین منظور این نوع قدرت‌ها راهبردهای ویژه‌ای را در حوزه‌های ژئوپلیتیک اتخاذ می‌کنند. افغانستان و یادمان تاریخی گویای تاثیرپذیری از چرخه جهانی قدرت و به ویژه محدودیت‌ها و از همه مهمتر آسیب‌پذیری از رقابت قدرت‌های بزرگ می‌باشد. در این راستا فشارهای ساختاری بر ایالات متحده آمریکا می‌تواند بر رفتار

^۱ دانشجوی دکترا روابط بین‌الملل دانشگاه تهران مستخرج از رساله دکترا erfani55@gmail.com

^۲ دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران faghasemi@ut.ac.ir

زمینه های تأسیس کشور افغانستان، در اواسط قرن هجدهم و همزمان با مرگ نادرشاه افشار و تحولات گسترده در قلمرو ایران پدید آمد. احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ حکومت افغانها را که تشکیل شده از چند قبیله پشتون بود اولین بار در قندهار پایه گذاری کرد. اهمیت ژئوپلیتیکی افغانستان پای بریتانیا را در این منطقه کشاند و نفوذ این کشور در افغانستان روز به روز پُر رنگ شد. سرانجام در سال ۱۹۱۹ افغانستان استقلال خود را از بریتانیا گرفت و به عنوان کشور مستقل اعلام وجود کرد. افغانستان از زمان استقلال خود مورد توجه قدرتهای بزرگ جهان قرار گرفت. با استقلال افغانستان رقابت های روسیه و انگلیس در این کشور آغاز شده و سیاست خارجی افغانستان در این مقطع از تاریخ متأثر از نقش قدرتهای بزرگ و رقابت میان آنان رقم می خورد. افغانستان زمانی در رقابت روسیه و انگلیس، زمانی دیگر در رقابت آمریکا و شوروی و زمانی دیگر هم در معرض رقابت های جهانی و منطقه ای به دلیل جایگاه مهم ژئوپلیتیکی اش قرار می گیرد.

ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان در ابتدا بازی بزرگ میان روسیه و آمریکا را فراهم می کند و هر کدام از این دو کشور به دنبال تسلط بر این نقطه مهم ژئوپلیتیکی هستند. بازی بزرگ که میان روسیه و انگلیس جریان داشت افغانستان را در کانون مداخله این دو قدرت بزرگ آن زمان برده و سیاست خارجی افغانستان معطوف به تحولات نظام بین الملل و خواست قدرتهای بزرگ رقم می خورده است.

با فروپاشی شوروی و خروج نیروهای این کشور از افغانستان، برای مدت کوتاهی افغانستان در محاق فراموشی قدرتهای بزرگ قرار گرفته و ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی اهمیت چندانی به افغانستان نداده و این کشور را فراموش می کند. حادثه یازده سپتامبر و حوادث متعاقب آن باعث می شود که افغانستان دوباره در کانون توجه قدرتهای بزرگ قرار گرفته و این بار ایالات متحده آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان را مورد توجه قرار می گیرد.

تحول ساختار سیستم بین الملل و چرخه جهانی قدرت الگوی رقابتها، ستیزشها و همکاری های بین المللی را تغییر می دهد. گذار قدرت، می تواند چالش های ساختاری را برای قدرت های در حال زوال در پی داشته باشد. به همین منظور این نوع قدرت ها راهبردهای ویژه ای را در حوزه های ژئوپلیتیک اتخاذ می کنند. افغانستان و یادمان تاریخی گویای تاثیرپذیری از چرخه جهانی قدرت و به ویژه محدودیت ها و از همه مهمتر آسیب پذیری از رقابت قدرت های بزرگ می باشد. در این راستا فشارهای ساختاری بر ایالات متحده آمریکا می تواند بر رفتار این کشور نسبت به افغانستان اثر گذار باشد.

از دغدغه های اصلی این پژوهش روشن نمودن رابطه میان سیکل جهانی قدرت و درگیری قدرت های بزرگ در سرنوشت داخلی کشورهایی است که هر چند ارزش و اهمیت ژئوپلیتیک دارند اما این ارزش به جای بازتولید قدرت برای آنها آسیب پذیری های راهبردی به دنبال دارد. در این راستا در سیاست بین الملل نوین و در دورانی که سیستم بین الملل در وضعیت گذار قرار دارد، افغانستان یکی از کانون های ژئوپلیتیک سرزمینی است که بخشی از نبرد بزرگ ژئوپلیتیک در این گستره صورت می گیرد. افغانستان نقطه پیوندی میان سه شبکه منطقه ای قدرت های بزرگ یعنی چین، روسیه و آمریکا قرار دارد؛ این درحالی است که قدرت های منطقه ای چالشگر چون ایران نیز در این ناحیه قرار دارد. از سوی دیگر قدرت های در حال رشد چون هند نیز به این گستره نیاز

داشته و علاقه نشان می‌دهد. حضور آمریکا در افغانستان به آن در کنترل جریان های ژئوپلیتیک سرزمینی برتری می‌بخشد و بنابراین می‌تواند گذار را کنترل و یا مانع شود. از سوی دیگر قدرت های درحال ظهور و چالشگر نیز به این واقعیت آگاه هستند که کنترل نقاط پیوندی توسط آمریکا می‌تواند مانع گذار و تغییر نظم موجود باشد. در مجموع قرار گرفتن سیکل جهانی قدرت در وضعیت گذار و حضور آمریکا در یکی از کانون های مهم ژئوپلیتیک سرزمینی، فشارهای ساختاری را بر آن افزون کرده است. در این راستا یکی از مهمترین پرسش ها این است که چالشهای ساختاری نظام بین الملل چه تاثیری بر راهبردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا در افغانستان دارد؟ در پاسخ به پرسش اصلی این ایده شکل می‌گیرد که وجود چالشهای مهم از جانب قدرتهای بزرگ از قبیل روسیه و چین علیه ایالات متحده آمریکا در سیستم های ژئوپلیتیکی افغانستان، راهبردهای امنیتی امریکا بر مبنای مهار قدرتهای رقیب مثل چین و روسیه و تثبیت هژمونی خود از راه پایگاه سازی منطقه‌ای و ایجاد یک شبکه منطقه‌ای مهار و کنترل است که افغانستان یکی از کانون های اصلی پیوندی در این شبکه می‌باشد. برای آزمون فرضیه این مقاله در ابتدا نظریات موجود در مورد ژئوپلیتیک و اهمیت آن را در راهبرد قدرتهای بزرگ مورد بررسی قرار داده و سپس از نظم نوین آمریکا محور و چالش های جهانی و منطقه‌ای آن به اختصار صحبت خواهد شد. در ادامه افغانستان و نظم های ژئوپلیتیکی جهانی و منطقه‌ای را بحث نموده و سرانجام چالشهای چین و روسیه را به دلیل منافع عظیم شان در مناطق ژئوپلیتیکی افغانستان و راهبردها و استراتژی های ایالات متحده و شبکه سازی و پایگاه سازی این کشور در افغانستان برای کنترل رقبا به بحث و بررسی گذاشته خواهد شد.

بنیان های نظری

بنیان های نظری پژوهش حاضر بر سه محور اساسی استوار است. بنیان نخست گذار قدرت و الگوهای نظم برآمده از نقاط عطف گوناگون در سیکل جهانی قدرت می‌باشد. بنیان دوم فشارهای ساختاری برآمده از تغییر در سیکل جهانی قدرت و تغییر الگوی روابط میان قدرت های راضی از وضع موجود و چالشگران آن می‌باشد که در وضعیت گذاری فشارهای ساختاری از دو مسیر شدت می‌یابند. مسیر نخست فشارهای ساختاری برآمده از قدرت های حافظ وضع موجود که سعی در ممانعت از گذار و فشار بر کشورهایی خواهند داشت که چنین گذاری را سبب خواهند شد. مسیر دوم فشارهایی است که از قدرت های درحال رشد برای تغییر نظم و شدنی نمودن گذار ایجاد خواهد شد. مسیر سوم کانال ها و گستره‌های عملیاتی است که نقطه ایجاد یا انتقال فشار محسوب می‌شوند که در این میان ژئوپلیتیک را می‌توان نقطه ایجاد، انتقال و تثبیت فشارهای ساختار دانست. فشارهای ساختاری بر قدرت های در حال زوال دارای دو مسیر حیاتی است. مسیر نخست برآمده از قدرت های درحال ظهوری هستند که مشمول قانون رشد می‌باشند و این رشد فعال کننده دینامیک قدرت نسبی در سیستم بین الملل و تشدید کارکرد آن می‌باشند. این دینامیک از راه ایجاد کاهش سطح تفاوت قدرت میان چالشگران و قدرت های درحال زوال سیستم بین الملل را به موازنه قوای معکوس و راهبرد موازنه بخشی چالشگران در برابر قدرت های درحال زوال سوق می‌دهد که مقدمه‌ای برای شکل گیری نظم بی ساختار و شروع جایگزینی قدرت است. دومین مسیر ایجاد فشارهای ساختاری بر هژمون یا قدرت حاکم، شمول آنان توسط قوانینی چون قانون بازده نزولی و قانون هزینه فزاینده جنگ و خدماتی شدن اقتصاد است. تلاقی این دو مسیر سبب ساز تجمع فشارهای ساختاری است.

فشارهای ساختاری را می‌توان در دو گونه اصلی فشارهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک دسته‌بندی نمود. گرایش سیستم به پراکندگی قدرت و اقتصاد، چرخه انباشت این دو را با مشکل اساسی روبرو خواهد ساخت. بنابراین مدل مرجعی برای طراحی راهبردهای قدرت‌های درحال زوال در وضعیت گذاری است. از سوی دیگر باید به این موضوع در قالب نظریه پیچیدگی و آشوب نیز نگریست. گذارها در چنین سیستم‌های از نوع شاخه‌ای هستند. هم راهبردهای گذار و هم کنترل و مدیریت آن مستلزم چنین موضوعی است. شاخه‌ای شدن بر نقش محلی و منطقه‌ای کردن نظم‌ها و مدیریت آنها برای کنترل نظم سطوح فوقانی تاکید دارد. شاخه‌های نظمی، شبکه‌سازی نظم و چند سطحی نمودن آن بنیان راهبرد قدرت‌های بزرگ را در وضعیت گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و آشوبی شکل می‌دهند.

در این میان ژئوپلیتیک از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. ژئوپلیتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره رقابت امپریالیستی بین سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۴۵ زمانی متولد شد که امپراطوریهای رقیب در طی جنگهای متعددی که با یکدیگر داشتند خطوط قدرت را مرتب کرده، آن را تغییر داده و در آن تجدید نظر کردند. خطوط قدرت مورد نظر تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند (Dalby, ۱۹۹۸: ۱۵). این شبکه‌های امپریالیستی توسط قدرتهای بزرگ و برای رسیدن به اهداف آنها در جهان شکل گرفت. به عبارتی می‌توان گفت، ژئوپلیتیک در یک تعریف ساده می‌تواند این باشد که قدرت‌های بزرگ درگیر چه هستند، چه اقدام و عملی را انجام می‌دهند و آنها در چه کاری بهترین هستند. (Klieman, ۲۰۱۵: ۴)

اصولاً ژئوپلیتیک بدنال بررسی این موضوع است که چگونه فاکتورهای جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولتها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران موثر است. (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴) می‌توان گفت مبحث ژئوپلیتیک نوعی دیگری از فعالیتهای انسانی در تفاوت‌های آنهاست، آن تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی یا استراتژیک می‌باشد. جغرافیدان و استراتژیست سیاسی نیکولاس اسپایکمن بر این باور بود که جغرافیا یکی از عوامل کلیدی در شکل دهی اولویت‌های سیاست خارجی به حساب می‌آید. ویژگی‌های اولیه منطقه جغرافیایی (دولتهای در خشکی) موقعیت، توپوگرافی، اقلیم و منابع «انرژی» طبیعی شان هستند. تمامی این عوامل بر محیط سیاسی و فرهنگی-اجتماعی یک دولت تأثیر می‌گذارد (Dhaka, ۲۰۰۵: ۲۰). رشد و طبیعت این رشته مطالعاتی به خودی خود موضوع جنبه مکانی قرار گرفت. نهادینه شدن این رشته به تأسیس چندین مکتب فکری از قبیل مکتب آلمانی به رهبری کارل هوسهوفر، مکتب انگلیسی به رهبری هیلفرد مکنیدر، و بعداً مکتب امریکایی به رهبری سورسکی، منجر شد (Ibid).

از نظر راتزل سه ویژگی برای دولت وجود دارد-قلمرو، مردم و فضای زیستی که به پویایی‌های ژئوپلیتیکی دولت کمک می‌کند. او یک نظریه ارگانیک از دولتها را شکل‌بندی کرد که براین فرض بنا شده بود که وجود سیاسی دولت شبیه موجود زنده همراه با فضا است و نیاز به فضای بزرگتر برای رشد دارد. (Dhaka, ۲۰۰۵: ۲۳) سیاست بین‌الملل تقلائی دائم برای بقا است که در آن دولتها به دنبال تطابق با شرایط محیطی شان هستند: دولتها باید رشد کنند یا نابود شوند. رشد دولتها بر سطح زمین می‌تواند با رشد گیاهان بر روی زمین مقایسه شود. ملت یک موجودیت زنده است، که در طول تاریخ به طور فزاینده‌ای وابسته به زمینی بوده که در آن زیست می‌کرده است. (Dhaka, ۲۰۰۵: ۳۳) به نظر ماهان توفیق برخی از کشورها (مانند بریتانیا) در جای دادن خود بر تارک سلسله مراتب دولت‌ها مدیون همین عامل است. بنابراین او سلطه بر دریاها، به خصوص تنگه‌های

راهبردی را برای وجود قدرتهای بزرگ ضروری می‌دانست. از نظر ماهان موقعیت جغرافیایی نیمکره شمالی، کلید قدرت جهانی است و در داخل این نیمکره، اوراسیا مهمترین جزء می‌باشد. (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹). مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را جزیره جهانی نامگذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. سپس نظریه خود را چنین بیان کرد که هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود فرمانروای جهان خواهد بود. (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹) او توجه داشت که اوراسیا (جزیره جهانی) دو سوم مساحت خشکی های زمین را در بر گرفته است و یک سوم دیگر از مساحت خشکی های زمین شامل قاره های آمریکا و استرالیا است. از این رو، جزیره جهانی را کلید تسلط بر جهان می‌دانست. (عزتی، ۱۳۸۰: ۵) اسپایکمن ضمن نظریه هارتلند نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، «ریملند» نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیشتر از هارتلند قائل بود و در مقام رد یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در هارتلند، هلال داخلی است؛ زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته و از منابع انسانی بیشتری برخوردار است. (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶) اسپایکمن ابراز داشت که هرکس کنترل ریملند را بر عهده داشته باشد بر اوراسیا حکومت می‌کند و کسی که حاکم اوراسیا باشد سرنوشت جهانی را کنترل می‌کند. (لورو-توال، ۱۳۸۰: ۲۴) ساموئل کوهن تصویر جهان سیاسی را براساس مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترسیم می‌نماید. در دیدگاه وی محیط از نظر استراتژیک، یکپارچه نیست، بلکه دنیایی است که اساساً از هم گسیخته و بین چندین منطقه جدا از هم تقسیم شده است. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

با اهمیت یافتن ساختارهای ارتباطی، سیستم بین الملل تبدیل به سیستم پیچیده و آشوبی شده است. از ویژگی های چنین سیستمی همزمانی تمرکز و پراکندگی قدرت می‌باشد. از یک سو تمرکز در قالب هژمونی در منطقه خاص صورت می‌گیرد اما در همان حال سیستم بین الملل به پراکندگی قدرت برای مقابله با فشارهای تمرکز در آن ناحیه تمایل نشان خواهد داد. به عبارتی مدل هیتراشی را می‌توان در سیستم بین الملل نوین مشاهده کرد که سیستم هر چند سلسله مراتب می‌باشد اما مجموعه ای از سلسله مراتب هایی خواهد بود که در پیوند با یکدیگر خواهند بود. بر این اساس یک کشور ممکن است در راس یک سلسله مراتب قرار گیرد اما این نیازمند کنترل سلسله مراتب های دیگر برای جلوگیری از چالش های احتمالی آنها در براندازی سلسله مراتبی است که هژمون در آن قرار دارد. به این ترتیب به نظر می‌رسد مهمترین چالش ساختاری برای جریان تمرکز قدرت وجود مناطق (سلسله مراتب های رقیب) است. سازه های جهانی برآمده از مناطق نیازمند ساماندهی برای کارآمد ساختن جریان تمرکز قدرت می‌باشد. به عبارتی راهبرد مبتنی بر مقابله با چرخه گذار قدرت و شکل گیری هژمون منطقه‌ای در دستور کار قدرت هژمون قرار می‌گیرد. در سیاست بین الملل نوین سازه های ژئوپلیتیک تبدیل به سازه های شبکه‌ای شده اند. از ویژگی های اساسی آن تداخل شبکه‌ای، در صورت همراه شدن با نقش یابی متعارض بازیگران، منجر به هم‌افزایی منفی می‌شود که برآمد آن رقابت و دشمنی است. از برجسته ترین راهبردهای امنیتی در شبکه سازی منطقه‌ای و پایگاه سازی به منظور ایجاد کانونیت شبکه ی است. (قاسمی، ۱۳۹۹، ۶۰-۵۷).

در مجموع دستگاه نظری پژوهش بر گزاره های نظری چندی بنیان نهاده می‌شود که برجسته ترین آنها عبارتند از:

۱. قدرت پدیده ای پویا ست و دینامیک قدرت بنیان و ساختار عمیق سیستم بین الملل را شکل می‌دهد؛
۲. سیکل قدرت از جمله سیکل های اساسی محسوب می‌شود که در آن به دلیلی کارکرد همزمان قانون رشد و قانون بازده نزولی به پدیده ای پویا تبدیل می‌شود. رشد برخی از قدرت ها و در همان حال زوال برخی دیگر از ویژگی های اساسی این سیکل است؛
۳. به دلیل پویایی های موجود در این سیکل گذار پدیده ای دایمی محسوب می‌شود؛
۴. گذار همراه با فشارهای ساختاری است که از دو مسیر اصلی یعنی مسیر برآمده از قانون رشد (چالشگران) و قانون بازده نزولی و زوال (قدرت های برتر حافظ وضع موجود) شکل می‌گیرد؛
۵. گذار شاخه ای فشارهای سیستمی را به نواحی و سطوح تحتانی سیستم منتقل می‌کند و از این راه نظم های محلی و منطقه ای صحنه راهبردی و بستر گذار می‌باشند؛
۶. راهبردهای گذار و مدیریت گذار بر مدیریت نظم های تحتانی مبتنی است؛
۷. شبکه سازی و الزامات راهبردی آن در سطوح پایینی راهبرد اصلی قدرت در حال زوال را شکل می‌دهد. (قاسمی، ۱۳۹۸)

فشارهای ساختاری و ایالات متحده امریکا

دینامیک قدرت و گذارهای موجود در آن سازه های نظم جهانی را شدیداً تحت تاثیر قرار می‌دهد. سازه های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچری سیستم از جمله نقاط هدف دینامیک قدرت محسوب می‌شوند. سلسله مراتب از جمله ویژگی های ساختاری است که در این وضعیت تغییر خواهد کرد که برآمد آن تسهیل سازی یا مانع سازی برای چنین دینامیک خواهد بود. آمریکا از راه تقویت سلسله مراتب، خود ایجاد کننده فشارهای ساختاری در انواع آن برای سیستم بین الملل و واحدهای آن می‌باشد. تمرکز جریان های ارتباطی در سازه های سه گانه یاد شده و افزایش چگالی آن همراه با وابستگی متقابل نابرابر، سیستم را تحت فشارهای ساختاری قرار داده است. مداخلات در مناطق گوناگون، تحریم ها و جنگ ها شاخصی برای چنین فشارهایی است. از سوی دیگر کشورهای در حال رشد نیز ضمن اینکه در معرض چنین فشارهایی قرار دارند خود به عنوان فعال کننده دینامیک تغییر جهانی محسوب می‌شوند. جدال و تقابل این دو گونه از تغییر سرنوشت راهبردهای کشورهای بزرگ از جمله آمریکا را تعیین می‌کند. در این میان چالش های ژئوپلیتیک در کانون چنین فشارهایی قرار دارند.

ایالات متحده با چالش های ساختاری از جانب قدرتهای بزرگ سیستم، یعنی روسیه و چین، مواجه است. تغییر ساختار و سیکل قدرت سیستم بین الملل سازه های نظم از جمله سازه های ژئوپلیتیک را تغییر خواهد داد. این تغییر محیط راهبردی سیستم بین الملل را با چالش های نوپدید از جمله چالش های ژئوپلیتیک روبرو می‌نماید. از ویژگی های اساسی تعریف کننده این چالش ها، تغییر قدرت در قالب روابط می‌باشد. تغییر ساختار قدرت به دلیل همزمانی رشد قدرت در بخشی از سیستم بین الملل به ویژه در حوزه شرقی سیستم بین الملل و همچنین تغییرات قدرت در بخشی از نظم های منطقه ای و ظهور قدرت های منطقه ای در حال رشد، از سوی دیگر زوال در قدرت نسبی قدرت هژمون یعنی آمریکا محیط راهبردی را با واقعیت های نوپدید روبرو می‌نماید که بخشی از آن مربوط به چالش های ساختاری علیه ایالات متحده می‌باشد. شروع قرن جدید مجموعه چالشهایی را با ظهور چین برای آمریکا به وجود آورده است به گونه ای که آمریکا را مجبور به تجدید نظر در راهبردها و سیاستهایش نموده است.

یکی از ابعاد مهم مربوط به چالش های ژئوپلیتیک در سیستم بین الملل پیچیده و آشوبی نوین، شبکه‌ای شدن ژئوپلیتیک و چالش های ژئوپلیتیک شبکه‌ای است. ژئوپلیتیک شبکه‌ای به عنوان بخشی از شکل نوین نظم مضمول قواعدی چون بازتولید قدرت از راه بی تعادلی، خوشه سازی، بازتولید بازخورانی قدرت، برون گرایی، شکست آبخاری، جهندگی و شبکه ای- لایه ای بودن قدرت می باشد (قاسمی ۱۳۹۸)

چالش های ژئوپلیتیک آمریکا در دو سطح نظم جهانی و نظم های منطقه ای قابلیت بررسی دارند. از سوی دیگر ژئوپلیتیک در وضعیت نظم پیچیده و آشوبی و شبکه ای دارای چهار بعد به هم مرتبط و لایه‌ای است که شامل ژئوپلیتیک خشکی، دریایی، هوایی و فضا می باشد. این چهار لایه در قالب ساختار ژئوپلیتیک واحد قابلیت تعریف دارند. این درحالی است که پیشرفت های علمی، انقلابی در امور نظامی را سبب شده اند که بر لایه های یاد شده اثر گذار هستند. برای نمونه فناوری های فضایی امروزه ژئوپلیتیک و سلسله مراتب و پیوند میان آنها را دگرگون کرده است. کنترل فضا می تواند سایر ابعاد ژئوپلیتیک را شدیداً تحت تاثیر و کنترل خود قرار دهد.

۱- چالش های ژئوپلیتیک آمریکا در سطح جهانی

ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین الملل، تأثیر مستقیم بر استراتژی کشورها از جمله هژمون به عنوان کارگزار نظم سیستمی بر جای خواهد گذاشت و نوع مرزبندی ها، سازوکارهای کنترلی خاصی را ضروری می سازد. حال با شکل گیری ژئوپلیتیک نوین استراتژی ایالات متحده نیز متحول می گردد. (قاسمی، ۱۳۹۰، ۴۰۸) اما سوال این است که چالشهای استراتژیک آمریکا در این سیستم نوین بین الملل چیست؟ مسلم است که رقابت قدرتهای بزرگ، برای دسترسی به بن مایه های قدرت، آغاز گر کانون های اصلی شکل گیری شبکه ژئوپلیتیک است. رقابت یاد شده، شکل دهنده خوشه های شبکه ژئوپلیتیک جهانی هستند. اگرچه هر کدام، در اندازه کوچک تر، شبکه جدا به حساب می آیند. (قاسمی، ۱۳۹۸) در شبکه های ژئوپلیتیک همیشه تعریف دشمنان یا دیگران مورد توجه است. منظور از دشمنان، واحدهایی هستند که افزون بر تمرکز بر نقاط شبکه‌ای هموند، تعارض شدید منافع نیز با واحد یا واحدهای دیگر دارند که در این وضعیت جنگ نیز ناشدنی نیست. در شبکه ژئوپلیتیک آمریکا محور، دو قدرت رقیب آمریکا، چین و روسیه، خواهان نقش آفرینی مشترک در نظام بین الملل هستند و در مقابل هژمونی خواهی و برتری طلبی آمریکا مقاومت نموده و خواهان این است که تصمیم گیری در سطح نظام بین الملل باید به صورت چند جانبه باشد.

چین و روسیه به عنوان قدرت های چالشگر در شبکه‌ای ژئوپلیتیک جهانی خواهان نقش آفرینی در مناطق مهم ژئوپلیتیکی از قبیل آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا و سایر مناطق مهم ژئوپلیتیکی هستند و از تقسیم تصمیم گیری در مورد سایر جهان میان قدرتهای بزرگ صحبت می کنند. براساس تعریفی که از شبکه متداخل ژئوپلیتیک مطرح شده است، شبکه متداخل دارای سیکل کلان شبکه‌ای است که از دو بخش اساسی شکل گرفته است؛ بخش نخست، مربوط به قدرت بازیگران در حال رشد است و بخش دوم از کشورهایی تشکیل شده است که به رده بلوغ قدرت رسیده اند. قدرت شبکه ای در چارچوب مرکزیت شبکه‌ای، مربوط به چنین واحدهایی است. (قاسمی، همان).

رشد چشمگیر قدرت چین که سیطره آمریکا را بر جهان به عنوان یک هژمون و یا قدرت برتر اشکارا به چالش می‌کشد، برای ایالات متحده نگران‌کننده است. حوزه‌های چالش‌زا از جانب چین برای آمریکا در پنج حوزه مختلف خود را نشان می‌دهد:

۱- قدرت اقتصادی که ناشی از سرانه تولید ناخالص داخلی است که چین در این عرصه رشد بسیار بالایی را تجربه کرده است.

۲- قدرت نظامی که در دهه اخیر چین اقدام به نوسازی ارتش و نیروهای نظامی خود کرده و از نظر فناوری تسلیحاتی و نیروهای دفاعی دست به ابداعات نوینی زده است. (کندی، ۱۳۸۵: ۶۲۳)

۳- قدرت سیاسی که در این عرصه چین به ایفای نقش مسئولانه در محیط بین‌الملل و عملکرد مستقل به عنوان یک قدرت بین‌المللی اقدام کرده است. رویکرد چین در جهت مخالفت با یک جانبه‌گرایی آمریکا بروز و ظهور می‌یابد.

۴- قدرت فرهنگی که چین را با تمدن چند هزار ساله و دارای فرهنگ بسیار غنی می‌شناسیم. فرهنگ حاکم بر این کشور دارای ویژگی‌هایی است که باعث قدرتمند شدن این کشور می‌شود.

زمانی که دولت اوباما، روسیه را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای خطاب کرد، اوج نزاع فلسفی و سیاسی بین دو قدرت جهانی بود. آمریکایی‌ها که با کیفیت ابزار و آمار، جایگاه کشورها را می‌سنجند، به طور طبیعی از حیث اقتصادی، علمی، فناوری و حتی کیفیت قدرت نظامی غیر هسته‌ای، خود را در مرتبه بسیار بالاتری از روسیه قرار می‌دهد. الحاق کریمه نشان داد که مسکو، این نوع ارزیابی‌ها را معتبر نمی‌داند و برای حفظ امنیت و هویت سیاسی خود، اقدام نظامی نیز انجام می‌دهد. (Allison and Simes, ۲۰۱۷: ۲۵-۲۷)

۲- چالش‌های ژئوپلیتیک آمریکا در سطح نظم‌های منطقه‌ای

ایالات متحده آمریکا در سطح نظم‌های منطقه‌ای نیز با چالش‌رو برو می‌باشد. ایالات متحده در تلاش است در سیستم‌های منطقه‌ای مورد نظر خود را حاکم نموده و جلو نظم درون‌زاد در این مناطق را بگیرد. خاورمیانه از جمله خوشه‌های منطقه‌ای است که مدت‌ها نظم برون‌زاد آمریکا محور را تجربه کرده است. با تضعیف موقعیت آمریکا و بازتوزیع قدرت در سطح بین‌الملل و متنوع شدن مراکز قدرت، نظم بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای از جمله در خاورمیانه در حال متکثر شدن است. اکنون بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران در منطقه خاورمیانه می‌تواند به عنوان یک چالش منطقه‌ای مهم در نظم آمریکا محور به حساب آید. ایران از جمله کشورهایی است که برای دستیابی به موقعیت نوین منطقه‌ای کوشش می‌کند و بنابراین سازوکارهای تولید قدرت برای آن بسیار با ارزش است. الگوی ژئوپلیتیک شبکه‌ای، دستور کار‌های نوینی را در گستره سیاست خارجی ایران مطرح می‌کند. (قاسمی، ۱۳۹۸) هرچند ایران و روسیه طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ به دلیل برخی مشکلات داخلی و فشارهای آمریکا رویکردی عمدتاً منفعلانه و واکنشی به خاورمیانه داشتند، اما دو کشور در سالهای اخیر با فرصت‌طلبی راهبردی از آشفتگی منطقه، بحران سوریه و تضعیف تدریجی آمریکا نقش خود را از حالت انفعال به فعال تغییر داده‌اند. این مسئله قابل انکار نیست که ایران و روسیه پس از ورود نظامی به سوریه توانسته‌اند

موازنه و ساختار سنتی قدرت در منطقه که با محوریت آمریکا برساخته شده بود را به چالش بکشند و روندی خارج از کنترل آمریکا را تثبیت نمایند.

نظم منطقه‌ای اوراسیای مرکزی از جمله مناطقی است که قدرتهای بزرگ در آن به رقابت بر سر کسب منافع می‌پردازند. هرگاه ایالات متحده بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید نظم منطقه‌ای اوراسیا را مطابق میل خود شکل دهد و از ظهور قدرت یا قدرتهایی که بتوانند بر سیاست آمریکا تأثیر بگذارند، جلوگیری به عمل آورد. آمریکا بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی است که با هدف سلطه بر منابع انرژی و خطوط انتقال انرژی و کسب موقعیت اقتصادی و ژئو راهبردی قصد دارد، فرایند های منطقه‌ای را تحت کنترل خود بگیرد. (Cornell, ۲۰۰۴: ۱۲۵)

افغانستان و ژئوپلیتیک نظم جهانی

ژئوپلیتیک نظم جهانی برآمده از سه جریان اصلی و شبکه متداخل چین، روسیه و آمریکا است که بخشی از این شبکه در حوزه آسیای میانه است. افغانستان را بایستی یکی از کانون های اساسی در نقطه تداخلی چنین شبکه‌ای محسوب نمود که برآمد چنین موضوعی ارزش یافتن ژئوپلیتیک خشکی-سرزمینی آن خواهد بود.

جنگ‌هایی که در طول تاریخ در افغانستان رخ داده منشاء بیرونی داشته و کشورهای بزرگ و ابرقدرتها این کشور را میدان تاخت و تاز خود برای تسلط بر این منطقه ژئوپلیتیکی قرار داده است. قدرتهای بزرگ در چرخه جهانی قدرت خواهان کنترل مناطق ژئوپلیتیکی حساس اما ضعیف هستند. در طول تاریخ افغانستان، قدرتهای بزرگ سیستم برای کنترل نظم در منطقه، به عنوان عامل مداخله‌گر و کنترل کننده در افغانستان حضور داشته و این کشور را تحت سلطه و نفوذ خود در آورده است. از زمان جنگ‌های افغانستان و بریتانیا، و حمله شوروی به افغانستان و حضور نظامی تمام عیار ایالات متحده بعد از ۲۰۰۱ در این کشور، همه گویای این مسئله است که موقعیت ژئوپلیتیکی حساس این کشور برای قدرتهای بزرگ و سوسه انگیز بوده است.

موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه افغانستان در تعریف ژئوپلیتیک منطقه نقش مهمی دارد و با تعبیرهایی مانند «چهار راه آسیا» و یا «هارتلند آسیا» از آن نام برده شده است. با توجه به گفته مکیندر که باور داشت در هر قاره نقطه‌هایی وجود دارد که کشورها سعی در کنترل آن دارند و تسلط بر آن را به مثابه تسلط بر قلب و مرکز همان قاره می‌پندارند، افغانستان از مناطقی است که امپراطوری های گوناگون تلاش در تسلط بر آن داشته‌اند. (حکمت نیا، ۱۳۸۴: ۱۰۰)

افغانستان و سیستم ژئوپلیتیک آسیای مرکزی

آسیای مرکزی بخشی از جاده ای افسانه ای ابریشم بود که از چین تا استانبول و روم کشیده می‌شد. (McCaughey, ۲۰۰۲: ۵۵) هرچند پس از فروپاشی شوروی کشورهای آسیای مرکزی از سلطه روسیه رهایی یافتند اما با بازپروری روسیه در جهان سیاست دوباره آسیای مرکزی عموماً به عنوان منطقه نفوذ روسیه شناخته می‌شود. تشکیل کشورهای مشترک المنافع با محوریت روسیه باعث تثبیت برتری قدرت روسیه در این حوزه گردیده است. آسیای مرکزی یا ترکستان (سرزمین ترکها) از اهمیت ژئوپلیتیکی قابل توجه برای قرن‌ها برخوردار بوده است. ترکستان اهمیت خود را با توسعه مسیر دریایی برای دسترسی به شرق چین از دست داد.

امروزه، شرق آسیا دوباره اهمیت ژئوپلیتیکی خود را به دو دلیل به دست آورده است: یکی مسئله جنگ با ترور و دیگری وفور نفت و گاز طبیعی در این منطقه (McCaughey, ۲۰۰۲: ۵۶).

اهمیت افغانستان به عنوان منطقه مجاور سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی می‌تواند در موارد زیر خود را نشان‌دهد:

۱- پروژه خط لوله گاز تاپی: این پروژه برای کشورهای منطقه اهمیت فوق‌العاده دارد و حتی کشور پاکستان که معمولاً خواهان افغانستان بی‌ثبات بوده است در این پروژه نیاز به افغانستان امن و با ثبات دارد.

۲- نحوه تعاملات چین و روسیه در رابطه با اقدامات و اهداف استراتژیک ایالات متحده در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی.

۳- حل و فصل مناقشات قومی و قبیله‌ای افغانستان که می‌تواند به عنوان پتانسیل بسیار بالا در درگیر کردن کشورهای آسیای مرکزی عمل کند.

۴- راه لاجورد و کاسا یک هزار از پروژه های بزرگ اقتصادی افغانستان و آسیای مرکزی است که افغانستان را از بنادر پاکستان بی‌نیاز می‌کند و این پروژه برای آسیای مرکزی نیز از اهمیت اقتصادی بالایی برخوردار است. (حق پناه، رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۵۵)

۲- افغانستان و سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا

جنوب آسیا عرصه بی‌ثباتی مداوم، جنگ‌های بزرگ و کوچک و اوضاع نابسامان است. آنچه بنیاد گرایی خوانده می‌شود خواه در شکل اسلامی آن و خواه در شکل هندوئیسم آن در این منطقه رشد چشمگیری دارد. نفس این مسائل از جنوب آسیا یک حوزه خطرناک و مهم را به نمایش گذاشته و باعث شده است کلیه کشورهای جهان و همین‌طور نهادهای بین‌المللی نسبت به آن حساسیت نشان دهند. (سریع‌القول، ۱۳۸۷: ۲۱۴) در ساختار فضایی ژئوپلیتیکی که گلدشتین ارائه نموده است، افغانستان جزو منطقه جنوب آسیا قرار گرفته است (Goldstein, ۱۹۹۹). هند، پاکستان و افغانستان از جمله مهمترین کشورهای این سیستم محسوب می‌گردند. هرچند در این سیستم هند موقعیت مرکزی و به نسبت آن پاکستان و افغانستان موقعیت پیرامونی را دارند.

عامل اصلی مداخله گر در جنوب آسیا، ایالات متحده آمریکا است که پس از رویداد ۱۱ سپتامبر به صورت پایدار و مستقیم در منطقه حضور دارد. اهداف استراتژیک و منافع حیاتی آمریکا در جنوب آسیا نظیر مهار چین و روسیه با حضور در این سیستم ژئوپلیتیکی و نیز اتحاد استراتژیک کابل-واشنگتن، در ورود افغانستان به سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا، نقش اساسی داشته است.

سیاستهای منطقه ای ایالات متحده آمریکا در جنوب آسیا موارد زیر می‌باشد:

۱- ایالات متحده در تلاش برای حل منازعات تهدید آمیز افغانستان و پاکستان برآمده و آنها را برای همسویی در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در منطقه مدیریت می‌کند. به تعبیری ایالات متحده بجای اینکه صرفاً افغانستان را

در محراق توجه خود قرار دهد، سیاست گذاران جدید در واشنگتن روی مسئله «اف-پک» یا افغانستان و پاکستان متمرکز شدند. علت آنهم قرار گرفتن ۴۰ درصد از پشتون ها در افغانستان و پاکستان بود. (Bruki, ۲۰۱۱)

۲- تداوم مناقشات هند و پاکستان به صورت کنترل شده در دستور کار ایالات متحده است تا هند را کنترل نموده و اجازه عرض اندام این کشور را به عنوان یک قدرت بزرگ ندهد.

۳- تثبیت حضور طولانی مدت در منطقه به دلیل نزدیکی با منطقه ژئوپلیتیکی چین و هند و همچنین اشراف بر موقعیت ارتباطی آسیای مرکزی. (حق پناه، رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۷۰)

۱- افغانستان و سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه

شبکه استراتژیک خاورمیانه از حلقه های متمایز اما به هم مرتبط مختلفی شکل گرفته است. شبکه مذکور از اجزاء زیر تشکیل شده است: ۱- حوزه شامات؛ ۲- حوزه غربی؛ ۳- حوزه خلیج فارس؛ ۴- حوزه جنوب غربی آسیا (پاکستان و افغانستان)؛ ۵- ترکیه آسیای صغیر. (قاسمی، ۱۳۸۹: ۶۵) در شکل گیری شبکه ژئوپلیتیکی خاورمیانه، دو گونه از متغیرهای اساسی دخیل می باشند که می توان در قالب متغیر بیرونی و متغیر درونی مفهوم سازی نمود که در نهایت تعامل بین آنها در چارچوب منطقه های پنج گانه فوق الذکر، شبکه منطقه ای خاورمیانه را تشکیل می دهند. بخشی از این شبکه ناشی از کارکرد قدرت هژمونیک سیستم بین الملل و خارجی است که چرخه جهانی قدرت را نشان می دهد. در این میان حلقه خاورمیانه به شدت تحت تأثیر گفتمان قدرت و مداخله قدرت یا قدرتهای خارجی شکل گرفته است. (قاسمی، ۱۳۸۹: ۶۵)

با پایان جنگ سرد دولت های خاورمیانه در پذیرش نظم جهانی تک قطبی با چالشهای فراوان مواجه شده است. انتظارات متنوع در ارتباط با منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفته بود. به گفته ساموئل هانتینگتن مسئله برخورد تمدنها میان غرب و دنیای اسلام در این منطقه مستعد اشتعال بوده است. دولت ایالات متحده روی «دولت های سرکش» تمرکز کرده بود و بعد از یازده سپتامبر توجه به کمبود دموکراسی و رشد اسلام گرایی معطوف شده بود. پایان جنگ سرد در سال ۱۹۸۹ دولتهای خاورمیانه و منطقه را در مجموع با چالش مواجه کرد. (Wivel, ۲۰۰۸: ۱۰۳)



شکل (۱): جایگاه افغانستان در سیستم های ژئوپلیتیکی منطقه ای

چین و روسیه هرکدام نقشهای بزرگی را در نظام بین الملل بازی می کنند و هرکدام چالشهایی بر سر راه سیاست خارجی ایالات متحده به وجود می آورند. جایگاه این دو قدرت بزرگ به دلیل اندازه جغرافیایی، رشد اقتصادی و یا توانمندی های نظامی فراتر از مرزهای آنها تعریف می شود. در حالیکه چین و هند به طور فزاینده ای قدرتهای در حال ظهور هستند، روسیه در حال عقب گرد نیز به دنبال راههای نگهداری از نفوذ بین المللی خود است. (Flanga & Schear, ۲۰۰۸: ۱۴۹) تعامل ایالات متحده با این قدرتهای چالشگر آسان نیست. هم چین و هم روسیه نگران تسلط ایالات متحده بر نظام بین الملل هستند و از اعمال قدرت نظامی ایالات متحده و حضور نیروهای آمریکا در منطقه انتقاد کرده اند.

به طور کلی مهمترین چالشهای ساختاری ایالات متحده در سیستم ژئوپلیتیک افغانستان را می توان به صورت زیر دسته بندی کرد:

۱. روسیه به عنوان قدرتی که وارث اتحاد جماهیر شوروی به حساب می آید و به دنبال تسلط بر کشورهای جدا شده از شوروی و کنترل منطقه آسیای مرکزی به عنوان حیاط خلوت خود است، حضور آمریکا را در این سیستم ژئوپلیتیکی در تضاد با منافع خود دانسته و سعی در جلوگیری از نفوذ ایالات متحده در این منطقه دارد. (see Kaplan & William, ۲۰۰۳)
۲. اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه برای روسیه بسیار مهم تلقی شده و هدف روسیه تضعیف اولویت های جهانی ایالات متحده و گذار به سوی نظم چند قطبی و چند جانبه است. به همین دلیل در خاورمیانه آمریکا و روسیه هم همکاری دارند و هم رقابت. (Tsyganvo, ۲۰۱۹: ۸۱) روسیه سعی در ایجاد چالش علیه منافع ایالات متحده در خاورمیانه دارد.
۳. مسکو خاورمیانه را برای انتقال نفت روسیه به چین و اروپا مهم می داند. نفوذ روسیه در سوریه به شرکت های روسی اجازه می دهد تا مسیر ترانزیت برای انرژی ایران و قطر را به سوی اروپا در کنترل داشته باشد. (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۲۲۱) ایجاد چالش برای ایالات متحده آمریکا در این منطقه استراتژیک برای روسیه از اولویت اساسی به شمار می رود.

نگاهی به اسناد امنیت ملی آمریکا در سالهای اخیر نشان دهنده این است که روسیه برای آمریکا همیشه به عنوان یک چالشگر در مناطقی که آمریکا برای خود منافع تعریف کرده، معرفی می شود. انگونه که در اسناد امنیت ملی آمریکا در دوران ترامپ مطرح شده، روسیه به عنوان رقیب جدی آمریکا معرفی شده است. در کنار روسیه که تهدیدات آن بیشتر ژئوپلیتیکی است، از تهدیدات چین به عنوان تهدید تجاری-اقتصادی عنوان شده است. (استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا)

در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ این مسئله مطرح شده است که «ما تلاش خواهیم کرد که هزینه های بیشتر و سنگین تری را از طریق اعمال تحریم ها و بکارگیری ابزارهای دیگر به روسیه تحمیل کنیم همزمان با تبلیغات نادرست و فریبکارانه روسیه هم مقابله خواهیم کرد. ما از تجاوز گری روسیه جلوگیری خواهیم کرد و در برابر توانایی های راهبردی آن هشیار خواهیم بود» (سند امنیت ملی آمریکا ۲۰۱۵) به

کارگیری عباراتی با این مضمون نشان دهنده‌ی این مسئله است که روسیه به عنوان چالش بزرگ بر سر راه راهبردهای امنیتی آمریکا در مناطق مختلف است و به دنبال تغییر در چرخه قدرت جهانی می‌باشد.

در مورد چین و چالش‌ها بودن آن در مقابل راهبردهای امنیتی آمریکا در سیستم‌های ژئوپلیتیکی مختلف می‌توان موارد زیر را مطرح کرد:

۱- چین به عنوان کشوری که به دنبال نفوذ گذاری روی قواعد و هنجارهای جهانی است، گذار از «تک قطبیت» آمریکایی را مهم دانسته و به دنبال تعریف و پیشتازی برای اصول نظم دهنده و منطق نظم جهانی در قرن ۲۱ می‌باشد. (Ikenberry, Jesi, Feng, ۲۰۱۵:۳)

۲- قرن جدید برای ایالات متحده مجموعه چالش‌های چین محور را شکل می‌دهد. این چالش‌ها ایالات متحده را وادار می‌کند که به صورت بنیادی روابطش را با کشورهای بزرگ مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. (Swain, ۲۰۱۱: ۱)

۴. حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی برای چین نگران کننده است. چین به دنبال این است که حضور نظامی ایالات متحده در این منطقه و مناطق دیگر آسیا محدود شده و نقش افرینی چین در آنها پر رنگ باشد.

راهبردهای امنیتی ایالات متحده در چالش‌های ساختاری نظام بین الملل

ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین الملل، تأثیر مستقیمی بر استراتژی کشورها از جمله هژمون به عنوان کارگزار نظم سیستمی بر جای خواهد گذاشت و نوع مرزبندی‌ها، سازوکارهای کنترل خاصی را ضروری می‌سازد. حال با شکل گیری ژئوپلیتیک نوین، استراتژی ایالات متحده نیز متحول گردید. (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۰۸). مجموعه چالش‌های ژئوپلیتیکی که بر سر راه ایالات متحده در افغانستان وجود دارد باعث می‌شود که این کشور راهبردهای امنیتی خود را مورد بازتعریف مجدد قرار دهد. مثلث راهبردی آسیایی، روسیه، چین و هند به عنوان چالش‌های بزرگ نظم ژئوپلیتیکی آمریکا باید مهار شود و اجازه اتتلاف سازی میان آنها داده نشود. ایالات متحده راهبردهای زیر را در افغانستان برای مقابله با چالش‌گران در دستور کار قرار خواهد داد:

۱- راهبرد شبکه سازی منطقه ای آمریکا و افغانستان برای مهار چین

ایالات متحده آمریکا برای اینکه رشد قدرت یابی چین را در منطقه آسیا-پاسفیک مهار نموده و منافع خود را دنبال کند سعی می‌کند راهبردهای زیر را در مقابله با نفوذ چین در دستور کار قرار دهد:

۱- ایجاد روابط گسترده نظامی و امنیتی با کشورهای پیرامونی چین: آمریکا سعی در جلوگیری از ایجاد اتحاد و انعقاد پیمانهای امنیتی چین با کشورهای دیگر را بگیرد و مانع تحول در چرخه قدرت جهانی به نفع چین شده و جایگاه راهبردی چین را در آسیا-پاسفیک تنزل دهد.

۲- ایجاد روابط گسترده نظامی و امنیتی و افزایش حضور و انجام تحرکات نظامی در آسیا و انعقاد قرار داد های نظامی با ژاپن، کره جنوبی و هند به عنوان رقبای چین برای منزوی کردن بیشتر چین در منطقه.

۳- محدود کردن منافع اقتصادی و نظامی چین: ایالات متحده به این اذعان رسیده است که راهبرد سد نفوذ زمان شوری علیه چین کاربرد ندارد. واشنگتن باید استراتژی کلانی را در قبال چین اتخاذ کند که گسترش اقتصادی و نظامی چین را در جهان و آسیا محدود کند. (Blackwil & Tellis, ۲۰۱۵: ۴)

۴- شبکه سازی منطقه ای متشکل از کشورهای هند، پاکستان و افغانستان برای جلوگیری از حضور چین و ایجاد ائتلاف منطقه‌ای علیه این کشور. هند گرچند به عنوان یک قدرت بالقوه می‌تواند برای ایالات متحده خطر ساز باشد، اما در راهبرد کوتاه مدت ایالات متحده نگاه به هند به عنوان یک متحد در مقابله با چین متمرکز است. شبکه سازی اقتصادی و یکپارچگی اقتصادی آسیای مرکزی، افغانستان و آسیای جنوبی به منظور مقابله با نفوذ اقتصادی چین.

پایگاه سازی در شبکه منطقه‌ای افغانستان برای مهار روسیه

روسیه که به عنوان یکی از رقبای جدی ایالات متحده در شبکه منطقه‌ای افغانستان به حساب می‌آید، سعی در ایجاد چالش برای ایالات متحده دارد. راهبرد ایالات متحده در مقابله با نفوذ روسیه در شبکه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی که افغانستان جزء آن قرار دارد می‌تواند موارد زیر باشد:

۱- تأسیس پایگاه نظامی در حیاط خلوت روسیه: جنگ ایالات متحده با ترور که از افغانستان شروع شد، نفوذ آمریکا را در منطقه با تأسیس پایگاه نظامی در قرقیزستان ازبکستان کاملاً تثبیت کرد و این جنگ نیروهای آمریکا را در قلب آسیای مرکزی آورد. (Kleveman, ۲۰۰۴: ۲). ایجاد چنین پایگاههای نظامی در حیاط خلوت روسیه می‌تواند جلو توسعه طلبی روسیه را گرفته و این کشور را مهار کند.

۲- پروژه خط لوله انتقال نفت و گاز از خزر: ایالات متحده برای مقابله با روسیه به صورت فعال مسئله راهبردی خط لوله را در دستور کار خود قرار می‌دهد تا جلو عبور آن را از مسیر روسیه و ایران بگیرد. (Ibid)

۳- نفوذ در قفقاز جنوبی: ایالات متحده برای مهار روسیه از طریق همکاری اقتصادی و نظامی با گرجستان و آذربایجان نفوذ خود را در قفقاز جنوبی توسعه داده و جلو نفوذ روسیه را سد می‌کند. (Kuzio, ۲۰۰۲)

۴- جدا کردن روسیه از جمهوری تازه مستقل شده شوروی: ایالات متحده تلاش می‌کند تا سلطه مسکو را بر جمهوری‌های نو تأسیس آسیای مرکزی کاهش داده و روسیه را در معادلات منطقه‌ای به حاشیه سوق دهد. افغانستان در این میان نقش بسیار مهم و جایگاه بسیار حساس دارد.

بر اساس نظریات ژئوپلیتیک افغانستان کشوری است در قلب آسیا که موقعیت جغرافیایی بی بدیلی در تاریخ پر فراز و نشیب خود داشته است. در واقع می توان گفت تحولات سیاسی افغانستان تحت تأثیر دو عنصر ژئوپلیتیک و نظام بین الملل در طول تاریخ بوده است. ضعف مفرط دولت های داخلی و مداخلات قدرتهای بزرگ به دلیل جایگاه ویژه ژئوپلیتیک این کشور باعث شده که هیچ گاه افغانستان نتواند از موقعیت جغرافیایی ویژه خود برای ارتقاء موقعیت و جایگاه منطقه ای خود استفاده کند. گرچند در مقطعی از تاریخ بعد از جنگ سرد افغانستان برای قدرتهای بزرگ چندان اهمیت ندارد و رقابت های آنها در این کشور تا حدودی فروکش می کند، اما بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر این کشور بار دیگر به متن تحولات نظام بین الملل کشیده می شود.

حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد تا ایالات متحده گروهک القاعده و طالبان را که در افغانستان پناه داشتند به عنوان مسئولان حوادث مورد تهاجم خود قرار دهد. لشکر کشی ایالات متحده به افغانستان بعد از حادثه یازده سپتامبر به بهانه مبارزه با تروریسم انجام شد، اما هدف اصلی ایالات متحده تسلط بر منطقه ژئوپلیتیک افغانستان و سیستم های ژئوپلیتیک که افغانستان در آنها جای می گیرد، بود. ایالات متحده در تلاش بود تا به بهانه مبارزه با تروریسم کلیه نهادها و هنجارهای که هژمونی این کشور را به چالش می کشند از سر راه برداشته و یا با خود همراه سازد و زمینه های نهادینه سازی و تثبیت هژمونی گری خود را فراهم سازد.

حضور پر رنگ و دراز مدت ایالات متحده در منطقه ژئوپلیتیک افغانستان و سیستم های ژئوپلیتیک منطقه با هدف کنترل چالشگران سیستم نسبت به هژمونی این کشور انجام شد. تسلط بر مناطق مهم آسیای مرکزی، جنوب آسیا و خاورمیانه برای ایالات راهبرد های امنیتی ایالات متحده حیاتی به حساب می آمد. در این میان قدرتهای بزرگ سیستم نمی توانند چنین حضور پر رنگ را تحمل کنند و تقابل استراتژیک میان ایالات متحده و قدرتهای بزرگ سیستم مثل چین و روسیه آغاز گردیده و این کشورها در تلاش برای ایجاد چالش علیه منافع ایالات متحده بر می آیند.

منابع:

بیلز، جان و اسمیت، استیو، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها)، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک، آمریکا و قدرتهای بالنده در خاورمیانه، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳

کندی، پل، پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ، ترجمه عبد الرضا غفرانی، تهران انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵

چکینی زاده، غلامعلی، قدرت یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین الملل، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶

عزتی، عزت الله، جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم، ترجمه و نظر المصطفی، ۱۳۸۰

عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چاپ اول، انتشارات سمت، ۱۳۸۲.

عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک، چاپ اول، انتشارات سمت، ۱۳۷۱ .

قاسمی، فرهاد، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین الملل و استراتژی نظامی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲، ۱۳۸۷

قاسمی، فرهاد، مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه ای مطالعه موردی خاورمیانه، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱۸، ۱۳۸۹

کوهن، سائول برنارد، ژئوپلیتیک نظم جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۷.

گروهی از نویسندگان، افغانستان و نظم های منطقه ای، کابل، ناشر، مرکز مطالعات منطقه ای آکادمی علوم افغانستان، ۱۳۹۳

Andrei P. Tsygangov, (۲۰۰۹) Russia and America, the Asymmetric Rivalry, polity press, ۲۰۱۹
Tulepbegenova, Gulsana, the greater central Asia project: present state and evaluation, central Asia and Caucasus, No ۱(۵۵)

Burki, Shahid Javed (۲۰۱۱) south Asian in the new world order, Routledge.

Dorani, sharifullah (۲۰۱۹) America in Afghanistan, foreign policy and decision making from Bush to Obama to Trump, Bloomsbury publishing.

Fishman, Ted C (۲۰۰۵) China, INC; how the rise of the next superpower challenges American world order, Scribner.

Flanagan, Stephen, Schear, James A, strategic challenges- America,s global security agenda, Potomac book inc, ۲۰۰۸..

Grygiel, Jakub(۲۰۰۶) great power and geopolitical change, the Johns Hopkins University press.

Ikenberry, John, Jisi, Wang and Feng Zhu(۲۰۱۰) America, China and the struggle for world order: ideas, traditions, historical legacies and global bisions, Palgrave Macmillan

Jacques, Marin(۲۰۰۹) when china rules the world: the end of the western world and the birth of the new global order, Penguin press.

Jim, Sciutto(۲۰۱۹) the shadow war: inside Russia's and china's secret operations to defeat America, Harper Collins.

Jones, Seth G(۲۰۰۹) in the graveyard of empires, America's war in Afghanistan, Norton and company

Kanet, Roger.E A, Freiere, Ragel(۲۰۱۰) key players and regional dynamics in Eurasia-the return of the great game, Palgrave Macmillam.

Klieman, Ahoron(۲۰۱۰) great powers and geopolitics, international affairs in a rebalancing world, Springer publication.

McLachlan, Keith, Afghanistan: the geopolitics of a Buffer state, geopolitics, Vol.۲, N.۱

Mersheimer, John and Berezniki, Zenbegnew (۲۰۰۴) clash of tittans, www.foreignpolicy.com

Michael D. Swain(۲۰۱۱) America's challenges-engaging a rising china in the twenty first century, Carnegie Endowment for international peace,۲۰۱۱

Rynning, Sten(۲۰۱۷) south Asia and the great powers: international relations and regional security, Touris, ۲۰۱۷.

Schoen Dsouglas E and Kaylan Meli(۲۰۱۴) return to winter, Russia China and the new cold war against America, Encounter books.

Sciutto, Jim(۲۰۱۹)the shadow war: inside Russia's and china's secret operations to defeat America, Herper Colins, .

Sehoen Douglas E, Kaylan, Melik(۲۰۱۰) return of winter: Russia, china and the new cold war against America, Encounter book.

Stephan, Thomas(۲۰۱۴) china- Russia relations in central Asia: energy policy, Beijing's new assertive and ۲۱st century geopolitics, VS Verlag fur.

Stewart, Jules, Richard, David(۲۰۱۱) on Afghanistan's plains, the story of Britain's Afghanistan wars, I.B. Tauris.

Swain D. Michael(۲۰۱۱)American's challenge-engaging a rising china in the twenty first century, Carnegie Endowment, ۲۰۱۱

Wivel, Anders(۲۰۰۸) security strategy and American world order, lost power, Routledge.